

علل تغییر مرکز خلافت از مدینه به کوفه در عصر زامداری امام علی علیه السلام

علامه سیدجعفر مرتضی عاملی رحمۃ اللہ علیہ
ترجمه محمدمهدی رضایی

چکیده

امام علی علیه السلام پس از تمام کردن غائله جمل، ماندن در بصره را به مصلحت ندانست و به کوفه رفت. اینکه امام علیه السلام از همان آغاز قصد عراق داشت یا پس از شنیدن اخبار شام و تحركات معاویه در کوفه ماندگار شد، چندان معلوم نیست. به هر روی، رفتن امام علیه السلام به کوفه، نوعی هجرت برای حفظ دین از دست پیمان شکنان و همچنین ستمگرانی چون معاویه به شمار می آمد. این انتخاب از ابعاد مختلف حائز اهمیت بود. بسیاری از مسلمانان و از آن میان اصحاب پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از مدینه به کوفه آمده بودند و افزون بر این، اوضاع و امکانات و استعدادهای نهفته در این مناطق، مقایسه شدنی با حجاز و مدینه نبود. به همین دلیل، اولین انتخاب شورشیان هم عراق بود که چون به کوفه راه نبردند، وارد بصره شدند. امام علیه السلام فقط با در نظر گرفتن جوانب استراتژیک و نظامی، کوفه را مرکز خلافتش برگزید و توجه دقیق به بیانات امام علیه السلام قبل از این ماجرا و همچنین در نظر آوردن اوضاع و واقعیت های آن عصر، این امر را مسلم می کند که انتقال پایتخت، هرگز کاری بالبداهه و بی تدبیر نبوده است.

کلیدواژه ها: امام علی علیه السلام، کوفه، بصره، ناکثین، جنگ جمل.

واقعه تأسف‌بار و پرهزینه جنگ جمل، که فقط چند ماه پس از روی کار آمدن امام علی علیه السلام به وقوع پیوست و شماری از سران اصحاب و بزرگان نام‌ونشان‌دار اسلام در اعتراض به روش سیاسی آن حضرت علیه السلام در اقدامی شگفت و بی سابقه سر به شورش برداشتند و در پی کسب قدرت، علیه حاکمیت حق علیه السلام جنگ برافراشتند، آثار و تبعات بزرگ و متعددی به دنبال داشت و تغییرات نمایانی را در سطح تحرکات سیاسی و فعل و انفعالات حاکمیتی باعث شد. از جمله اینکه امیر مؤمنان علی علیه السلام در جریان رویارویی با عهدشکنان و سرکوب کردن فتنه‌گری آنان، پس از اتمام کار و در بازگشت از بصره راه کوفه را در پیش می‌گیرد و در آن شهر اقامت می‌یابد. درباره علل و موجبات این کار، که در نهایت به تغییر مرکز خلافت از مدینه به کوفه انجامید، به صراحت چیزی در تاریخ نیامده است و در بیانات امیر مؤمنان علیه السلام نیز تصریحی در این زمینه وجود ندارد. باین همه، از نگاه تاریخ پژوهشی دقیق و همه‌جانبه، شواهد و قرائن بسیاری، گواه درستی این انتخاب و هوشمندی امام علیه السلام در تغییر مرکز خلافت است. در این نوشتار،^۱ سعی شده با توجه به سخنان امام علیه السلام و بررسی اوضاع منطقه‌ای و جغرافیایی حجاز و عراق و مقایسه اهل مدینه و کوفیان از حیث پیوند عاطفی و اعتقادی‌شان با امام علی علیه السلام، رهیافتی منطقی در تحلیل درست و واقع‌بینانه این رویداد مهم تاریخی پیش گرفته شود.

تعقیب عهدشکنان (ناکثین)

در روایت طبری آمده است که امام علی علیه السلام، در مدینه خبردار شد که عایشه و طلحه و زبیر، قصد سوئی دارند و رو به سوی عراق نهاده‌اند. پس بی‌درنگ از مدینه بیرون رفت؛ به این امید که خود را به آنان برساند و از میانه مسیر بازشان گرداند. وقتی به «ربذه» رسید، خبر یافت که به کوفه راهشان نداده‌اند. امام علیه السلام چند روزی در ربذه ماند تا اینکه معلوم شد جماعت، قصد بصره کرده‌اند. امیر مؤمنان علیه السلام خوشحال شد و فرمود: «مردم کوفه، بیشترین محبت را به من دارند و میان آنها بزرگان و نامداران عرب زندگی می‌کنند».

۱. منبع: العلامة المحقق السيد جعفر مرتضی‌العاملی، الصحیح من سیرة الامام علی علیه السلام، ج ۲۷، ص ۱۷۹-۲۰۰.

امام علی علیه السلام در جایی درباره کوفیان می نویسد:

اما بعد؛ من شما را اختیار کردم و زندگی در شهر شما را برگزیدم؛ چون از مروت و عشق شما به خدا و رسولش آگاهم. پس هرکس به من بگردد و یاری ام کند، حق را اجابت کرده و مسئولیت خویش را گزارده است. (طبری، ۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۹۳).

همچنین گفته اند که وقتی امام علی علیه السلام از مدینه بیرون رفت تا راه را بر ناکشین ببندد، عبدالله بن سلام پیش آمد و عنان مرکب حضرت را گرفت و گفت: «ای امیر مؤمنان، از این شهر بیرون مرو. به خدا اگر چنین کنی، هرگز به آن بر نمی گردی و شهر مدینه، دیگر هیچ گاه مرکز حکومت مسلمین نخواهد بود!» اصحاب امام علیه السلام او را دشنام دادند. امام فرمود: «رهاش کنید! او مردی نیک از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله است» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۴۲۳).

تردید در روایت «ابن سلام»

ما به چند دلیل، در روایت مربوط به رفتار ابن سلام با امیر مؤمنان علیه السلام در جریان دفع فتنه عهدشکنان تردید داریم:

اولاً آنچه ابن سلام به امام علی علیه السلام گفت و پیشنهادی که کرد، سخن نبود که سب و دشنام بطلبد؛ مگر اینکه منظور روایت، نشان دادن خوش قلبی و نهایت حرص «ابن سلام» به اسلام و مسلمین، و در مقابل، نمایاندن زشت خویی و اعرابیت و بی ادبی و سبک سری اصحاب امام علی علیه السلام باشد.

ثانیاً نمی دانیم چگونه باید این خوش دلی و ثناگویی عبدالله بن سلام در حق امیر مؤمنان علیه السلام را بپذیریم و باور کنیم؛ در حالی که او هرگز با امام علیه السلام بیعت نکرد؛ با اینکه می دانست به نص قرآن و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله حق با ایشان است. وی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده بود و از بیعت روز غدیر بی خبر نبود. پس چگونه کسی را که از بیعت - بیعتی که فرمان خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بود - سر باز زده است، می توان گفت «بهترین فرد» است؟!

ثالثاً اگر امام علی علیه السلام در مدینه می ماند، چه کسی می توانست جایگزین او شود؟ امام علیه السلام به چه شکل دیگری می بایست آن فتنه را از خود و جامعه اسلامی دفع و دور کند و چه تضمینی

وجود داشت که مدینه، همچنان مرکز خلافت باقی بماند؟

رابعاً ابن سلام از کجا چنین خبر غیبی‌ای را می‌دانست که مدینه، دیگر پایتخت حکومت اسلامی نخواهد شد؟ آیا چیزی را که ابن سلام می‌دانست، امام علی علیه السلام به آن جاهل بود؟ اگر امام علیه السلام حقیقت امر را نمی‌دانست، این با شأن غیب‌دانی امام معصوم علیه السلام منافات دارد. اگر هم می‌دانست، چرا عبدالله بن سلام امر معلوم برای حضرت علیه السلام را به ایشان می‌گوید و می‌شناساند، دیگر اینکه چرا امام علی علیه السلام به سخن ابن سلام وقعی ننهاد و به پیشنهاد او، به مدینه برنگشت و لشکر با او مراجعت نکرد؟

در اینجا تذکر چند مطلب برای خواننده گرامی ضروری است:

امام علی علیه السلام بی‌درنگ دشمن را دنبال می‌کند

اینکه امام علی علیه السلام در پی‌گیری حرکت ناکثین، اندک تسامح و درنگی از خود نشان نمی‌دهد، مطلبی است که نکته‌ها و هدایت‌های متعدد در بر دارد.

یکم: امام علیه السلام با سرکشان و نافرمانان، اهل مدارا و سهل‌گیری نبود و در تعقیب و سرکوب آنان سستی و کاهلی نمی‌کرد.

دوم: این روش، فرصت را از دست مخالفان می‌گرفت و مجال نمی‌داد که موقعیت خود را مستحکم کنند و فرصت برنامه‌ریزی و تجهیز و تأمین امکانات داشته باشند؛ بلکه تمام همتشان صرف این می‌شد که ناهماهنگی‌ها و اختلالات ناشی از شتاب و سعی در دورشدن از تعقیب امام علیه السلام را سامان دهند.

سوم: اقدام سریع امام علی علیه السلام، باعث می‌شد بسیاری در پیوستن به بیعت‌شکنان تردید کنند؛ زیرا در این صورت، دیگر عاملی وجود نداشت که پیروزی جبهه مقابل امام علیه السلام را مسلم کند یا دست‌کم امید به پیروزی را در کسانی پدید آورد، و از همان آغاز، همه چیز حاکی از ناکامی معارضان و ناراضیان و غلبه حق بر باطل بود.

چهارم: این تعقیب مکان به مکان، در دل آنان ترس و وحشت می‌انداخت و به قاعده «هیچ گروهی در داخل خانه‌هاشان مورد حمله قرار نگرفتند، مگر که خوار و ذلیل شدند»، پیش از

هر حرکت و مواجهه‌ای، آنان را در اهدافشان ناکام می‌گذاشت. به‌ویژه که این تعقیب را کسی صورت می‌داد که آوازه جهاد و فداکاری و مبارزات و کارهای بزرگ او در همه‌جا پراکنده شده بود؛ همو که کَرّار بی‌فرار و خاک‌کننده پهلوانان عرب در جنگ‌های بدر و اُحد و خندق و خیبر و حنین و ذات سلاسل و... بود.

پنجم: ترس مداوم و احتیاط و مراقبت پیوسته، در نهایت لشکر را به ستوه می‌آورد و آمادگی برای هجوم را در آن سرد و خاموش می‌کرد و بیشتر سعی و اهتمام افراد را به سمت دفاع سوق می‌داد و چنین وضعیتی، طبیعتاً به هزیمت و شکست می‌انجامید.

ششم: اگر فرض کنیم که امام علیه السلام به آنان دست پیدا می‌کرد، بی‌شک آنها ضعیف‌تر از آن بودند که مقاومتی از خود بروز دهند و به‌ناچار، تنها گزینه برای آنان، ترک عرصه و گریز بود و در این حالت، وضعیت به‌کلی تغییر می‌کرد و این امام علیه السلام بود که تصمیم می‌رفت چگونه کار را به پایان برد که تأمین‌کنندهٔ مصلحت دین و امت اسلامی باشد.

«بصره» هدف آسان‌تر

همان روزها که امیر مؤمنان علیه السلام در ریزه بود، ناکثین وارد بصره شدند. امام علیه السلام با شنیدن این خبر و از اینکه آنها نتوانستند وارد کوفه شوند، خرسند شد. از این گزارش تاریخی، چند امر استفاده می‌شود:

۱. امام و رهبر، باید تمام گروه‌هایی را که با او در ارتباط‌اند و همچنین تمام جهت‌گیری‌های آنان را زیر نظر داشته باشد. خواسته‌ها، اهداف، منافع و مضار آنان را بشناسد و از تأثیرات و تأثرات آنان در رویدادها و حوادث مختلف آگاه باشد و بداند اسباب اصلاح و افساد کدام است و مردم چه احساسی به او دارند و رابطه‌شان با او بر چه اساس است تا این همه را در جهت مصلحت ایشان و مصلحت دین و امت مسلمان به کار گیرد.

۲. امام علیه السلام فرمود: مردم کوفه، بیش از مردم بصره دوستدار وی‌اند که تذکر چند نکته را ایجاب می‌کند:

اول اینکه شاید اسباب این صحبت، به دوران زمامداری عمار یاسر بر کوفه برگردد و

همچنین به آن دوره که سلمان فارسی والی مدائن بود و کوفه را مقر اقامتش برگزیده بود. همچنان که کوفیان، بیشترین تعامل را با صحابه داشتند و رابطه‌شان با مدینه، بیش از دیگران بود.

افزون بر این، عده‌ای از بهترین شیعیان امام علی علیه السلام در کوفه زندگی می‌کردند و در راه دین و ایمان خویش، سعی و نشاط و فعالیت بسیار از خود نشان می‌دادند؛ بلکه با مشورت امام علیه السلام نقش آنها در فتح ایران، تعیین‌کننده بود.

همچنین در زمان خلفای سه‌گانه، کوفه رویدادها و قضایای حساس و مهمی را از سر گذراند.

البته سخن امام علیه السلام درباره کوفه، به این معنا نیست که همه کوفیان، شیعه و مُحب آن حضرت بودند و هیچ مخالف و معاندی وجود نداشت و هیچ فرد یا گروهی، به دشمنان امام علیه السلام متمایل و راغب نبود.

نکته دیگر اینکه آن محبت در وجود کوفیان، هنوز به حدّ اعتقاد به امامت آن حضرت علیه السلام نرسیده بود. امام علیه السلام در عراق بود و با دشمنانش می‌جنگید؛ اما بین لشکریانش پنجاه نفر که به امامت وی معتقد باشند، یافت نمی‌شد (مجلسی، ۱۳۶۳ش، ج ۴۲، ص ۱۵۲).

امیر مؤمنان علیه السلام با سخن خود می‌خواست به قدر چنین محبتی، میان کوفیان و اهل بصره تمایز قائل شود؛ اهل کوفه‌ای که از عطر فضایل امام علی علیه السلام بویی اندک استشمام کرده و ناچیزی از عظمت‌های او را شناخته بودند؛ اما همین اندک، آنان را بیش از بصریان دوستدار امیر مؤمنان علیه السلام کرده بود. ولی مشکل اینجا بود که این عده، در پایین‌ترین سطح از معرفت و ایمان دینی قرار داشتند؛ بلکه در بدترین موقعیت بودند و به تلاش و یاری بسیار نیاز داشتند؛ یاری‌ای که امام علیه السلام از آنان دریغ نکرد و تحت تعلیم و معرفت‌آموزی او - همچنان که خود فرمود - پرچم ایمان میان اهل کوفه پابرجا گردید و آنان از حدود حلال و حرام الهی مطلع شدند (سید رضی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۵۴). با این همه، این سخن هم از امام علی علیه السلام است که درباره کوفیان فرمود: «اینان از اسلام، جز نام و ظاهری با خود ندارند» (همان).

۳. امام علی (ع) درباره علت خوشحالی اش از نرفتن عهدشکنان به کوفه فرمودند که «سران و نامداران عرب، در این شهرند»، تا به ما بفهمانند که با وجود این عده، اگر ناکثین به کوفه می‌رفتند، مفسد و مشکلات بیشتری پیش می‌آمد و خطرات از آنچه با رفتن آنها به بصره ممکن است واقع شود، افزون‌تر و زیان‌بارتر می‌بود. بنابراین:

(الف) وجود سران عرب در کوفه، به این معنا بود که گرایش هریک از این عده به ناکثین، به گرایش تمام افراد تحت امر و فرمان آنان می‌انجامید.

(ب) اگر فقط عده معدودی از سران یا بزرگان عرب، حرکت ناکثین را تأیید می‌کردند، طبیعتاً این خبر در شهرهای مختلف به مردم می‌رسید و کار را بر سران قبایل در کوفه و دیگر بلاد آسان می‌کرد که به گروندگان تاسی بجویند و با آنان همراهی کنند و زیر پرچمشان با امام علی (ع) وارد جنگ شوند.

(ج) حتی اگر ناکثین، به گرفتن تأیید بیشتر سران موفق می‌شدند، صرف وجود بزرگان در کوفه، مشکلات و اختلافات بسیاری را بین آنان پدید می‌آورد و این از توان امام حق در جلب حمایت و تأیید کوفیان می‌کاست؛ به‌ویژه آن محبتی که امام علی (ع) کوفیان را به آن ستوده، مربوط به عامه مردم بود و بیشتر سران و اعلام، اهتمامشان صرف مصالح شخصی و طایفه‌ای می‌شد و به امور دیگر، کمتر توجه نشان می‌دادند و همین‌ها بودند که بیشترین تأثیر را در برانگیختن مردم به جنگ و همراهی کردن با کسانی داشتند که مصلحتشان در یاری او بود.

کوفیان، دوستداران اهل بیت (ع)

در آغاز مقاله، از نوشته امام علی (ع) به اهل کوفه یاد کردیم که در آن، به مودت آنان در حق اهل بیت (ع) و خدا و رسول (ص) و دوستی ایشان اشاره شده بود.

در این باره ملاحظاتی وجود دارد:

۱. طبق تأکید آیات قرآنی و احادیث متواتر از پیامبر اکرم (ص) محبت اهل بیت (ع) جزء اسلام است.

۲. آنچه اهل کوفه درباره اهل بیت (ع) می‌دانستند و درباره طهارت و عظمت مقام آنان

شنیده بودند، به واسطه کسانی همچون عمار بن یاسر و سلمان فارسی بود که ولایت کوفه و بعض شهرهای نزدیک به آن را بر عهده داشتند. در عوض، بسیاری از انحرافات فکری و عملی زمامداران فاسق و دشمن اهل بیت علیهم السلام، همچون مغیره بن شعبه و ولید بن عقبه، سبب شده بود که اهل کوفه به فطرت انسانی خود، که به دوستی صاحبان کمال و بزرگداشت و تکریم آنان سرشته شده بود، حاکمان فاسق در چشمشان بی اعتبار نمایند و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بیشترین محبوبیت را در نظر آنان کسب کنند.

کوفیان طی دو دهه، به سبب آنچه از موضع گیری‌ها و علم و زهد و تقوا و استقامت امام علی علیه السلام می شنیدند و آنچه از قهرمانی‌ها و مبارزات و فداکاری‌ها و سرسپردگی‌های ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان شایع شده بود، معرفتی بسیار و درعین حال، پویا به امیر مؤمنان علیه السلام پیدا کرده بودند. بین اهالی کوفه، کسانی وجود داشتند که با امام علیه السلام معاشرت کرده بودند و به وی عشق می ورزیدند و هم اینان، بازگوکننده فضایل حضرت امیر علیه السلام و معرف شخصیت وی و دیگر رهبران بزرگ برای کوفیان بودند.

یاری کردن امام علی علیه السلام، لبیک گفتن به حق است

امام علی علیه السلام در نامه‌اش می نویسد: «هرکس نزد من آید و یاری‌ام کند، حق را لبیک گفته است». این نشان می دهد که امام علیه السلام، متعهد شده است اساس و مرجع در همه کارها و موضع گیری‌هایش چیزی جز «حق» نباشد.

به تعبیردیگر، ایشان معیاری را در اختیار می گذارد که هرکس بتواند اعمال او (حضرت) را با آن بسنجد و میزان صحت آنها را بشناسد و هم خود با تکیه و استناد به آن معیار، اتخاذ کند. آن معیار، معیار حق بود. پس هرگاه امام علی علیه السلام را ملتزم به حق می دیدند، می بایست با او همراه بمانند و اگر از حق منحرف می شد، باید او را رها می کردند و به حق می گرویدند. این به آن معناست که این حق باید در دسترس همگان قرار داشته باشد و برای آنان، در نهایت روشنی و وضوح و بدهت باشد و هرکس - عالم و جاهل، بزرگ و کوچک، باهوش و ابله، آزاد و برده، دوست و دشمن - بتواند به راحتی به آن دست یابد.

کوفه، شهر برگزیده

در جایی دیگر از نوشته امام علیه السلام آمده است: «من شما را اختیار کردم و شهر شما را برای اقامت برگزیدم». این سخن را شاید بتوان بر این معنا حمل کرد که امام علی علیه السلام قصد داشت بعدها کوفه را پایتخت و مرکز حکومت خود سازد. احتمال دیگر، این است که ایشان علیه السلام فقط برای اهل کوفه نامه نوشته و از آنان کمک خواسته و به این ترتیب، آنان را بر دیگر مردمان تفضیل و برتری داده است. این، احتمال باطلی است؛ زیرا علاوه بر کوفیان، امام علیه السلام به اهالی بصره نیز نامه نوشت و آنان را به یاری طلبید.

به هر حال، امام علی علیه السلام کوفه را برگزید و پایتخت حکومتش قرار داد و این تصمیمی دقیق با دلایل عینی و واقعی بود.

ما در توضیح نظریه خود، بحث را از اینجا آغاز می‌کنیم که:

مدینه، مهد اسلام

ممکن است کسی بگوید مدینه، مهد اسلام و مرکز هدایت و رهبری جامعه اسلامی بود و در عمل هم صلاحیت این شهر برای این هدف در طول بیش از ۳۵ سال، به اثبات رسیده بود و مدینه در نگاه همه مسلمانان، جایگاه و قدسیت و احترام خاص خود را داشت. با وجود این، چرا امام علی علیه السلام آن شهر را رها کرد و از آن روی برگرداند و کوفه را بر آن و بر دیگر شهرهایی که می‌توانست پایتخت خلافت باشد، ترجیح داد؟ چرا شهرهای دیگری چون مکه یا بصره یا غیر اینها را پایتخت اعلام نکرد؟

در پاسخ باید گفت که بی‌تردید، نمی‌توان انتخاب کوفه به‌عنوان پایتخت را کاری بی‌دلیل و بر حسب اتفاق و تدبیر ناشده قلمداد کرد؛ مگر نه اینکه امام علی علیه السلام، به صراحت از انتخاب کوفه و ترجیح آن بر دیگر شهرها سخن گفته است! این گزینش، برآورد ملاحظات امور مهمی بود که اقتضا داشت کوفه در مرکز توجه امام علیه السلام قرار بگیرد و به‌عنوان پایتخت خلافت، در نظر ایشان ترجیح یابد. خلاصه این ملاحظات را که به اختیار و انتخاب کوفه انجامید، به

این نحو می‌توان بیان کرد که امیر مؤمنان علیه السلام، حجم وسیع خطرها و تهدیدها را می‌دانست و آگاه بود که جاه‌طلبان و شیفتگان قدرت، آماده‌اند تا هر آنچه را در مسیر اهداف و آرزوهای دنیایی‌شان قرار گیرد و آنان را از رسیدن به اغراض مادی و شرارت‌آمیزشان مانع شود، از سر راه بردارند و نابود کنند.

اما این هم مسلّم بود که امام معصوم و حافظ دین خدا و دینداران، از همه نظر؛ نظامی، امنیتی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن، موقعیتی قوی و شکست‌ناپذیر دارد و کسانی که با ایشان همراه‌اند، انسان‌هایی بصیر در عمل و آماده هرگونه فداکاری و ایثار مال و جان و آبرو در راه یاری حق و اهل حق‌اند.

این در حالی بود که مدینه، شرایط لازم را برای تحقق پیروزی بر این دشمنان نداشت. در این شهر، دشمنان داخلی در مواقع گوناگون رخنه کرده بودند و هر آمد و رفتی را زیر نظر داشتند و به شدت مراقب اوضاع محیط و مجتمع مدینه بودند و این، نسبت به دشمن خارجی، هرچند در حدّ امپراتوری فارس و روم، خطرناک‌تر و آسیب‌رساننده‌تر بود. صحت این امر با ملاحظاتی که عرض خواهیم کرد، روشن‌تر می‌شود. شهر مدینه از چند نظر مشکل و ضعف داشت:

توانایی‌ها و امکانات انسانی

جمعیت مدینه، به اندازه‌ای نبود که امام علیه السلام بتواند لشکری بزرگ و قدرتمند برای رویارویی با سپاه ده‌ها هزار نفری که معاویه در سرزمین شام تدارک دیده بود یا لشکری که انتظار می‌رفت عهدشکنان از عراق به راه اندازند، فراهم آورد و جواب‌گوی تهاجمات عظیم دشمنان باشد. اگر به مدینه حمله می‌شد، کمک‌رسانی به آن کار آسانی نبود؛ زیرا فاصله این شهر تا مناطق تأمین تدارکات و غذا و طول مسیرهای ارتباطی، بسیار بود و همین موجب می‌شد که دشمنان پیش از رسیدن تدارکات به شهر، به آنها دسترسی پیدا کنند. آنچه از خواروبار و احتیاجات روزانه که وارد مدینه می‌شد، کفایت ساکنان آن را نمی‌کرد؛ چه رسد به تأمین نیاز هزاران نفر انسانی که برای دفاع از شهر وارد آن می‌شدند.

طبیعتاً مهاجمان قادر بودند با نظارت بر راه‌های مواصلاتی، هر ورود و خروجی را تحت نظر بگیرند و از رسیدن هر نیرو و امداد نظامی به مدینه جلوگیری کنند و این ممنوعیت، برای خود آنان وجود نداشت و هرگونه امداد و حمایتی که می‌خواستند، ممکن و بی‌مانع بود. از نمونه‌های تاریخی مؤید این حقیقت، این است که وضعیت خاص مدینه، از عواملی بود که شورش محمد بن عبدالله بن حسن علیه منصور دوانیقی را به شکست کشاند و با اینکه مردم در بیشتر سرزمین‌ها و شهرهای اسلامی با او بیعت کرده بودند، نتوانست در مقابل لشکریان خلیفه از خود دفاع کند و در کار خویش ناکام ماند.

مسعودی می‌نویسد که وقتی محمد بن عبدالله (نفس زکیه) در مدینه قیام کرد، منصور، اسحاق بن مسلم عقیلی را که پیرمردی باتجربه و هوشمند بود، فرا خواند و به او گفت: «نظر خود را درباره کسی که علیه من دست به شورش زده است، بیان کن». عقیلی گفت: «او چه کسی است؟» گفت: «یکی از فرزندان فاطمه، دخت رسول الله ﷺ دارای علم و زهد و حسّ بی‌رغبتی به دنیا». گفت: «پیروانش چه کسانی‌اند؟» گفت: «فرزندان علی، فرزندان جعفر و عقیل، فرزندان عمر بن خطاب، فرزندان زبیر بن عوام و دیگر قریشی‌ها و مسلمانان از انصار». عقیلی گفت: «بگو در کدام شهر موضع گرفته است؟» گفت: «شهری است بی‌کشت و زرع و غیر مناسب برای گله‌داری و دادوستد وسیع». عقیلی دقایقی به فکر فرو رفت و آنگاه گفت: «ای خلیفه، بصره را از نیروهای نظامی پُر کن!» منصور پیش خود گفت: «این مرد، خرفت و بی‌عقل شده است. من می‌گویم یکی در مدینه قیام کرده است، او می‌گوید بصره را از نیرو پُر کن». منصور، اسحاق بن مسلم عقیلی را مرخص کرد که پی کار خود رود. چیزی نگذشت که خبر آوردند ابراهیم بن عبدالله، در بصره علم شورش بلند کرده است. منصور گفت: «عقیلی را نزد من بیاورید». پس او را نزدیک خود نشاناد و گفت: «من درباره شورش مدینه با تو رایزنی کردم و تو گفתי که بصره را از نیرو پُر کنم. آیا از اوضاع بصره چیزی می‌دانستی؟» عقیلی گفت: «نه. اما وقتی گفתי چنین کسی در مدینه سر به شورش برداشته است که اغلب همراهی‌اش کرده‌اند و آنگاه شهر اقامتش را برایم وصف کردی، دانستم که آن شهر، تاب

آن همه نیروی نظامی را ندارد و با خود گفتم این شخص، به شهری دیگر خواهد رفت» (مسعودی، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۲۹۵).

حجاز و محبت اهل بیت علیهم السلام

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: در مکه و مدینه، بیست نفر که ما را دوست داشته باشند، وجود ندارد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۸ق، ج ۴، ص ۱۰۴). بنابراین، اعتماد کردن به مدینه به عنوان عاصمه و پایتخت خلافت، به آن معنا بود که اسرار نظامی و نقاط ضعف و قوت، یکجا در دسترس جبهه مخالف قرار بگیرد. وجود یاران و طرفدارانی از ناکثین و قاسطین در مدینه و پیش چشم قدرت حاکمه و اعمال خیانت آمیز و فتنه انگیزی و اختلاف افکنی آنان، می توانست خطری جدی برای خلافت حق به شمار آید و از داخل در آن رخنه های بزرگ پدید آورد؛ به ویژه در موقعیت هایی که امیر مؤمنان علیه السلام برای تحرکات نظامی علیه دشمنان از مدینه بیرون می رفت و جای خالی ایشان، مخالفان و معاندان را به طمع می انداخت. البته تا وقتی این عده مخالف آشکارا به اقدام و تحرکی دست نمی زدند و خلافت اتهام ثابت شده ای علیه آنان نمی یافت، آزاد بودند و نمی شد آنان را قصاص قبل از جنایت کرد و به ظاهر، بی گناه می نمودند.

این وضعیت امام علی علیه السلام در رویارویی با مخالفان در صورت پایتختی مدینه، ما را به یاد موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ با مشرکان می اندازد که یهود مدینه، علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله به توطئه و فتنه انگیزی دست می زدند و می کوشیدند عرصه را به نفع مشرکان تغییر دهند؛ با یک تفاوت که سختی کار را بر امام علی علیه السلام صدچندان می کرد و آن اینکه یهود، دشمنانی آشکار و معلوم الحال نزد مسلمانان بودند؛ دشمنانی که با روش خاص خود، از مسلمانان متمایز، و برکنار از آنان بودند؛ اما کسانی که در حکومت امام علی علیه السلام امنیت داخلی حاکمیت را به مخاطره می انداختند، میان مسلمانان زندگی می کردند، از حالات مختلف آنان و امور نهانی شان آگاه بودند و در بسیاری موارد، تمیز آنان از موافقان و شناخت فرد فرد آنها، کاری صعب و مشکل بود. آری، رفتار امام علی علیه السلام با این گروه، شبیه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان بود.

حجاز، شکست استراتژیک

اقامت امام علی علیه السلام در حجاز، این فرصت را برای دشمنانش فراهم می‌آورد که به عراق نفوذ کنند و عراقیان را به جنگ با حضرت علیه السلام برانگیزند و بر منابع و منافع آن سرزمین دست بگشایند و با استفاده از آنها با او وارد جنگ شوند و وی را در منطقه‌ای دور و بی‌حاصل، محصور گذارند که نتواند از آن خارج شود و به جایی دیگر نقل مکان کند. در این صورت، مخالفان از حجاز و آنچه در آن بود، احساس بی‌نیازی می‌کردند و امکانات عراق برای آنان بسنده بود؛ همچون کسرا و قیصر و دیگر ملوک، که با وجود آنچه داشتند، خود را نیازمند ورود به سرزمین حجاز نمی‌دیدند.

درباره وضعیت عراق و حجاز، به اجمال باید گفت:

عراق

اسلام در عراق، موقعیت تازه‌ای داشت. عادات قبیله‌ای و جاهلی، هنوز بر روابط و پیوندهای اجتماعی در داخل و خارج سیطره داشت و جنگ‌ها عموماً محکوم نظر و خواست سران قبایل بود و نه تابع ایمان و عقیده؛ اما مدینه چنین وضعیتی نداشت. بنابراین، فریفته شدن اهل عراق توسط معاویه، احتمال بیشتری داشت و شدنی‌تر می‌نمود. حال، اگر عراق با معاویه همدست می‌با ناکثین، و از آن سو بلاد شام نیز تحت سلطه معاویه بود، این وضعیت مدینه را هم از حیث نظامی و هم از بُعد اقتصادی، به شدت بغرنج می‌ساخت. پس به ناچار، امام علی علیه السلام باید کار را سامان می‌داد و نخست عراق را حفظ می‌کرد و آنگاه از آن روح رقابتی که بین دو مرکز عراق و شام به وجود می‌آمد، بهره‌برداری می‌کرد و روحیه قبیله‌ای مردم عراق را پیش از آنکه دشمنان خدا به ناحق از آن سود بجویند، در مسیر مصلحت دین و جامعه اسلامی و در راه حق بسیج می‌کرد و به کار می‌انداخت.

وضعیت اجتماعی حجاز

نسل جدید در مدینه، به زندگی سختی که مقتضای جنگ‌های کمرشکن امیر مؤمنان علیه السلام

بود، عادت نداشت. جوانان مدینه به زندگی راحت و رفاه طلبی کرده بودند و زندگی شان در سایه عطا‌های سخاوتمندانه خلفای پیش از امام علیه السلام، به آسودگی و بی‌خبری می‌گذشت و دل‌کندن و پابیرون‌گذاشتن از چنین فضای بی‌دغدغه‌ای و واردشدن به میدان‌های خطیر جنگ و فداکاری و رویارویی با مصائب و تلخی‌ها برایشان مشکل بود.

از این رو، می‌بینیم که مدینه در آن موقعیت، نمی‌توانست به‌خودی‌خود پایتخت خلافت قرار بگیرد و آزادانه و به‌شکلی مطمئن و با ظرفیت تمام و همه‌جانبه، زمینه‌ای آماده برای تحركات حاکمین واقع شود.

آری، مدینه در آغاز اسلام و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از مناسب‌ترین موقعیت‌ها برای در تنگنا قراردادن مکه از حیث اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی برخوردار بود.

کوفه، هم مهم‌تر و هم مناسب‌تر

کوفه، مهم‌ترین سرزمین در عراق بود و نسبت آن به دیگر شهرهای عراق، نسبت مدینه و مکه به دیگر مکان‌های حجاز بود. در اینجا خوب است بر چند نقطه مهم در این باره تمرکز کنیم.

کوفیان، فرمان‌بردارتر بودند

امیر مؤمنان علیه السلام دریافته بود که کوفه، آمادگی بیشترین تعامل با او را دارد؛ زیرا مردمش آشکارا به او ابراز محبت می‌کردند و هیمنه حکم و دستور ایشان بر کوفیان، اثرگذارتر بود تا بر مکیان و اهل مدینه.

وضعیت اقتصادی در عراق

امام علیه السلام نمی‌توانست اجازه دهد دشمنانش بر ثروت‌های عراق دست بگشایند و بر مردم آن سرزمین تسلط یابند؛ زیرا اگر چنین می‌شد، کم‌خردان عراق را به طمع مال دنیا، علیه امام علیه السلام بر می‌انگیختند و از سلطه خود برای شوراندن مردم به جنگ با آن حضرت علیه السلام نهایت استفاده

را می‌بردند و این‌چنین، دشمنان نیرومندتر می‌شدند و وی نمی‌توانست به توان لازم برای دفع شرّ آنان از دین و امت اسلامی دست پیدا کند.

بسیج نیروها در کوفه

در کوفه، بزرگان و مردان نام‌ونشان‌دار عرب زندگی می‌کردند و امکان فراهم آوردن سپاهی کارآمد از آنها برای امام علی علیه السلام وجود داشت که در صورت لزوم، با تکیه بر آنان با تهدیدها روبه‌رو شود و آشوب‌ها را بخواباند. کوفه به دلیل ساکنان پرشمار و نزدیکی‌اش به دیگر شهرهای آباد، بیش از این‌هم می‌توانست به خدمت امام علیه السلام درآید.

فعالیت‌های اقتصادی

در عراق، به‌طور کلی مال و ثروت فراوان وجود داشت و معاملات و دادوستدهای بسیار در اطراف و اکناف عراق، که در میانه راه‌های تجاری واقع شده بود، صورت می‌گرفت. همچنان‌که اگر ضرورت اقتضا می‌کرد، کوفه می‌توانست در کمترین فرصت، امام علی علیه السلام را به مناطق ثروتمند وصل کند.

ارتباط آسان با دیگر مناطق

کوفه به شهرها و مناطقی که امام علیه السلام قصد تعامل با آنها را داشت، نزدیک بود و امکان نداشت که حرکات دشمن، راه‌های کمک‌رسانی را تحت تأثیر قرار دهد یا آنها را بند آورد یا رسیدن کمک به ایشان در بصره یا صفین یا نهروان را با اختلال روبه‌رو سازد. همچنین کوفه از حجاز به شام نزدیک‌تر بود. امام علی علیه السلام در پاسخ خود به ابویوب، عوامل سه‌گانه پیشین را یک‌جا ذکر کرده است؛ آنجا که به او می‌فرماید: «درست می‌گویی، ابویوب! اما مردان و اموال در عراق‌اند و شامیان در صدد اقدام و حرکتی هستند و من دوست دارم به آنان نزدیک باشم» (ابن اعثم، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۶۸).

وقتی ابن عباس، حضرت علی علیه السلام را نصیحت می‌کند که طلحه و زبیر را به ولایت بگمار،

امام علیه السلام پاسخ می‌دهد: «وای بر تو! مردان و اموال در کوفه و بصره‌اند. اگر آن دو بر مردم مسلط شوند، سفیهان را به طمع مال بر می‌انگیزند و ضعیفان را سر می‌وبند و در مقابل حکومت گردن می‌کشند» (ابن قتیبه، ۴۱۳ق، ج ۱، ص ۷۱).

وقتی عبدالله بن عامر بن کریز، بصره را ترک کرد و آن را برای عثمان بن حنیف، عامل امیر مؤمنان علیه السلام، واگذاشت و با اموالی فراوان به مکه بازگشت، طلحه و زبیر به او گفتند: «چه آمدن نامیمون و بدیمنی. عراق و ثروت‌های انبوه آن را رها کردی و...» (ابن اعثم، ۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۷۰) و منصور به مسلم بن قتیبه گفت: «محمد بن عبدا بن حسن در مدینه قیام کرده است». مسلم گفت: «چیز مهمی نیست. در سرزمینی قیام کرده است که نه بازاری دارد و نه چراگاهی». گفت: «ابراهیم نیز در بصره علم شورش برافراشته است». گفت: «اگر بخواهد یک سال آنجا بماند، روزی هزار نفر با او دست بیعت می‌دهند و هر روز، هزار شمشیر به نفع او به حرکت درخواهد آمد بی‌آنکه کسی بر این امر آگاه شود و چنین چیزی امکان دارد» (بلاذری، ۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۰۴).

تأثیر تبلیغاتی

چنان‌که گفتیم، کوفه و بصره این ظرفیت را داشتند که از طرف طلحه و زبیر و عایشه و معاویه فریب بخورند و علیه امیر مؤمنان علیه السلام وارد جنگ شوند و این، برمی‌گشت به اوضاع مشخص روانی و اجتماعی و فکری و... که عراقی‌ها از روزگار فتح به آن خُو کرده و با آن زیسته بودند. در این باره، ما در کتاب خود پیرامون خوارج و کتاب الحیاة السیاسیة للامام الحسن علیه السلام فی عهد الرسول و الخلفاء الثلاثة بعده، پاره‌ای مسائل را مورد بحث قرار داده‌ایم که مراجعه به آنها بد نیست.

اختاپوس اموی و تمیمی و زبیری و دیگر جاه‌طلبان و کسانی که اسلام به دست امام علی علیه السلام آنها را به بند کشید و زمین‌گیر کرد، در کوفه کمترین قدرت تحرک و مانور را داشتند. از سوی دیگر، کوفیان انسان‌هایی عادت کرده به لذایذ و زیورهای فریبنده زندگی نبودند و جنگ و مبارزه در طول زمان، آنها را مردانی آزموده و سخت‌کار تربیت کرده بود که از هرگونه

فداکاری و به جان خریدن مشکلات و غوطه‌ور شدن در انبوه مخاطرات جنگ‌ها، بی‌هیچ دریغی استقبال می‌کردند و تحمل دشواری‌های حیات بر آنان آسان بود.

نتیجه‌گیری

امام علی علیه السلام، در مقام جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و منصوب از طرف ایشان به امامت امت در روز غدیر، با در نظر گرفتن جوانب استراتژیک و نظامی، کوفه را پایتخت خلافتش برگزید و بر عکس آن چیزی که بعضی افراد، از سر بی‌دقتی و توجه نکردن به سخنان و اقدامات امام علیه السلام و در نظر نگرفتن شرایط و واقعیت‌های آن زمان، گمان می‌نند انتخاب کوفه، کاری بالبداهه و تدبیرناشده بود.

همچنین دانستیم که بسیاری از آنچه موجب شد تا امام علی علیه السلام از مدینه به کوفه رو آورد، عیناً همان عواملی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را به هجرت از مکه به مدینه واداشت.

منابع

١. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله (١٣٨٨ق). شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دارالكتب العربية.
٢. ابن اثير، على بن محمد (١٣٨٥ق). الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر.
٣. ابن اعثم كوفى، محمد بن على (١٤٠٦ق). الفتوح، بيروت، دارالكتب العلمية.
٤. ابن قتيبة دينورى، عبدالله بن مسلم (١٤١٣ق). الامامة و السياسة، تحقيق على شيرى، قم، منشورات رضى.
٥. بلاذرى، احمد بن يحيى (١٣٩٧ق). انساب الاشراف، تصحيح محمد باقر محمودى، بيروت.
٦. سيد رضى، محمد بن حسين (١٤١٤ق). نهج البلاغة، تصحيح صبحى صالح، قم، دار الهجرة.
٧. طبرى، محمد بن جرير (١٤٠٣ق). تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.
٨. مجلسى، محمد باقر (١٣٦٣ش). بحار الانوار، تهران، دارالكتب الاسلامية.
٩. مسعودى، على بن حسين (١٣٨٥ق). مروج الذهب، بيروت، دارالاندلس.